



خیلواکی

استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

دوشنبه ۲۷ سپتامبر ۲۰۲۱

ناتور رحمانی

## ( گانديد رياست جمهورى ؟! )

مامورک خرد رتبه ای در دستگاه دولت که اصلاً وجود نداشت چون موش کوچک کاغذ خوری از بام تا شام هشت ساعت تمام لای دوسیه ها ، کارتن ها و مکتوب ها ورق پالی میکرد که بمرور زمان از گرد اوراق موش واره خاکستری مینمود .

مامور صفدر این روزگار زده ای بد اقبال ، میخکوب نبودن بست در تشکیل اداری درجا زده بود ، وشبیه مردابک استاده روز بروز به گنبدیگی می گرایید . زیرا آسمان جل بیچاره نه کسی داشت و نه بسی ، نه وثیقه ای داشت و نه واسطه ای تا کارش بالا کشد و از اوراق به اشتیاق رسد ... بلی اشتیاق برای زندگی که اصلاً آنرا نمی شناخت یا اگر میشناخت تنها همان کنده کنده نفس کشیدن به اجبار بود .

ماه جهان خانمش که خلاف نامش نه ماه ای جهان بود و نه ماه ای دنیای تیره و ظلمتبار خانواده . که لشکری از فاقه گان ، نیمه برهنه گان قد و نیم قد مکتب رو و ایله گرد ، نیمه مریض و نیمه سالم را زیر یک سقف جمع کرده بود ، ماه جان اگر هیچ نداشت در عوض با همان پیکر تکیده و استخوانی سال یک شکم زمین میگذاشت و سرباز دیگری به تولی خویش می افزود ، او از چهره فقر نمی ترسید چون بدین باور بود که ( لنگر هر بدبخت بدنیا آورده را زمین تحمل میکند و تونل ارتباطی دهن و معده اش را هم خدا پُر خواهد کرد ) .

این زن کج خلق و بد زبان از آفتاب برآمد تا زیر دامن شب ، گودال بزرگ دهنش را میگشود و یکریز هر موجود بدبخت خانه را به چهار تخته ای فحش و دشنام می بست ، بچه ها هم دست کم از مادر نداشتند و در بازی های بی بازیجه شان فحش نامه ای مادر را از بر می خواندند ، خانه کرایه مامور صفدر برای دیگر خانه های کرایه پرداز نمونه بود .

از قضا یکروز بخت یاری کرد و اقبال خوابیده ای مامور صفدر بیدار شد ، یکی از ارباب رجوع را کار بند آمد که گشایش آن بدست مامور صفدر بود ، مامور ما با اشتیاق در اوراق سالهای ماضی

لولید و خاکبادک کرد تا سندی مطلوب مراجعه کننده را پیدا نماید ، به مرام رسید و کار تمام شد، ده نوت ده افغانیگی پولک رشوه را گرچه بسیار مخفیانه گرفت ، مگر از دید گرسنه و حدقه های برآمده ای کاتبک دفتر دور نماند ، چون پول تقسیم نشد و میرآقای کاتب حق نگررفت، حرف بالا کشید ، نامی همکار کینه توز و بدخواه، مدیرک شعبه را خبر رسانید ، صفدر نو به نوا رسیده از پول نگذشت و کسی را شریک نساخت ، همان بود که از بوی قروت روغندار، پایش در تلک مدیرک بند آمد ، تفتیش و بازپرس و در آخر مامور صفدر دوسیه پال دوسیه دار شد و از وظیفه سبکدوش ... بعد از آن کراچی کچالو و پیاز را با یکی دو پسر نیمچه جوانش در کوچه پسکوچه های شهر دوانید ، و شکم های گرسنه را به نان و پیاه ای رسانید ... .

در آن روزگار هنگامه ای بدی بود، در سرزمین مامورصفدر باد شد و بحران، ابر شد و توفان ... قدرت شکل چوکی را گرفت و از دستی به دستی توام با خون و ویرانی جایگاه جلوس تره و تنو ، نمک حرام های بچه پکو، امرو ( تو بخوان پاکستان و امریکا ) و دیگران گردید ... ابتذال و انحطاط در کار حکومت بدانجا رسید که مامورصفدر هم بفکر زمامداری و سیاست مداری افتاد ، او خود را شایسته تر از هر ( قصاب و نداف ) میدانست که مدتها در کارزار سیاسی خون ملت را ریخته اند و پخته های شانرا باد کرده اند ، وقتی میدید هر ابجد خوان مدرسه ای ( دیوبند ) کاندید ریاست ، وکالت و وزارت است، بخود بیشتر حق میداد تا درین مسابقه عرض اندام کند، همان بود که با اشکال و پوشش مختلف از خود عکس گرفت، گرچه پولک های فروش کچالو و پیاز سرمایه را برباد داد، او درک کرده بود که بدون تبلیغات کار پیش نمیرود ، برای اینکه پیش سیال و شریک کم نیاید با نکتایی یک پیسه گی و دریشی نخ نما ، با چین و کجکول ، با پیراهن و پکول ، با کلاه قره قل و گل قرنفل ، با ریش ، بی ریش ، گاه کم گاه بیش خود را نمایش داد ، و به این ترتیب صفدرخان به سلمان خان بچه فلم پولیسی و جنایی تبدیل گردید و خبر نامزدی اش بصفت آمر در وزارت ( خشم و پشم ) حکومت ملا آخوند برادر بلند شد .

مگر از آنجائیکه گفته اند : ( نگیرد رنگ از هیچ حنا گلیم بخت کس که شد سیاه ) درین گیر و دار ملای برخاسته از شرق ، با انواع ترفند و تملق غرق، پیرمردی پا بلنب گور ، ملا بلی جان و جای پاک کن ارباب زور .

از بالاترین مسند که کمر خمیده ، گردن فرو افتاده ، پای روی عدالت مانده و دست طمع دراز مانده اش او را به آنجا رسانیده ، گریبان مامورصفدر را گرفت و وی را به میز محکمه کشانید .

ملا بلی جان : شما مامورصفدر به فساد اداری محکوم استید و دوسیه دارید .

صفدر : بلی ، مگر درین عرفات آنکه چون ما نیست نشان دهید .

ملا بلی جان : شما میدانستید که رشوه گرفتن ضد شریعت و جرم است ، چرا مرتکب شدید ؟

صفدر : اگر ضرورت نمی داشت نمی گرفتم ، شما خود تان جناب رئیس صاحب دیوان عالی اگر

گرسنه ، دست بند ، بیچاره و محتاج باشید رشوه نمی گیرید ؟

ملا بلی جان : نه .

صفدر : غلط میکنید ، ما گدا گشنه ها از روی اجبار گهی رشوه می گیریم ، آن هم به اندازه پول

نصوار شما . این جرم است ؟

ملا بلی جان : بلی ، این ما که میگوی کی ها استند ؟

صفدر : ما دیگر همین مردم ، ملت فقیر و گرسنه ، مامورین پایین رتبه ای بی معاش بی جنگجو و

بی انجو فهمیدین صاحب ؟

ملا بلی جان : مامور صفدر متوجه باشید که این جا جایگاه بلند قضای حاجت است . شوخی بردار

نیست .

صفدر : چی شوخی بهتر از این که شما در راس آن قرار دارید .

ملا بلی جان : شما مامور صفدر خس دزد استید و معیار کاندید شدن به ریاست جمهوری را ندارید .

صفدر – این گناه من نیست که انبار را نتوانستم دزدی کنم ، و همراهی قافله دزدان شب رو و شب

پرست انباز نبودم .

ملا بلی جان : دلیل ؟

صفدر : دستم خالی بود ، مارک و مهر پاکستانی و انگشت به ماشه ای تفنگ نداشتم .

ملا بلی جان : باید بدانی مامور ، در بحران و سالهای آشوب به مراد کسی می رسد ، که دست خون

ریز ، چشم بی حیا و خاکفروش باشد ، دانستی ؟

صفدر : نخیر ، حتا یک کلمه را ، جناب رئیس شما بهتر میدانید قربان زیرا مدرسه خوانده اید ، ما

از کجا این چیز ها را بدانیم .

ملا بلی جان : پس با نادانی آمده و میخواهی در بازی های ریاست جمهوری اشتراک نمایی ؟

صفدر : یعنی جناب رئیس شما در دستگاه آشفته خود کمبودی ندارید ؟

ملا بلی جان : چی کمبودی ؟

صفدر : مثلاً کمبود رطل سیاسی .

ملا بلی جان : تو آدم ابله از قضایا دور ماندی ، ما از رمال ، رجال می سازیم و از حمال ، جنرال .

صفر: عجب سرزمینی؟!

ملا بلی جان: بلی، سرزمینی که ایمان فلک بیژبله بنگ .

صفر: بلاخره با من چی می کنید؟

ملا بلی جان: شما را بجرم فساد اداری، توهین به مسند خودم، زبان بازی و خس دزدی به زندان می فرستم .

صفر: چی زندان؟ من که جرمی نکرده ام، این هائی را که شما بر شمردید در مقایسه با جنایات و فجایع دیگران جرم نیست، وقتی کمسیون مبارزه با فساد اداری خودش آلوده فساد است، گناه من چیست؟ وقتی مسند عالی که شما در راس آن باشید خودش توهین است، دیگر ضرورت به توهین اضافی ندارد، وقتی با دهل و سرنای عربی از شریعت، تازیانه و شلاق، دست و پای بریدن، کوچ دادن جبری مردم از خانه و زادگاه شان و دهها خلاف دگر ضد انسان و انسانیت گپ میزنید، دیگر حرف حق را گفتن چی زبان درازی خواهد بود. وقتی خس دزدی را جرم میدانید نه کاروان دزدی را، نه چپاول و تاراج تمام کشور را، مرا در مورد قضاوت تان مشکوک می سازید، شما همان ها را که صد بار صد رنگ این ملت را چور و تار و مار کرده اند، بازهم برگ سبز عبور و معافیت میدهید، تا بازهم با مصونیت بیشتر شیشه از خون مردم پُر نمایند و ساغر لبریز سربکشند. شما خود جفا میکنید و نمونه بارزی از فساد، عقب ماندگی، بی خردی، جهل و جعل روزگار استید .

آقای رئیس دادگاه! قاضی بزرگ!! شما باید راه و رسم درست قضاوت کردن و عدالت را یاد بگیرید .

فرق من با دیگران اینست که من یکه دزد ناتوانم و شما چهل دزد تفنگدار، من خوشه به آفتاب انداخته ام و شما کاروان پت کرده اید، مگر از چشم حق بین خلق هیچ جنایت و حکایتی پت نخواهد ماند، و آفتاب عقب دیوار بیداد و در تاریکی های ذهن شب پرستان پنهان نخواهد ماند .

مگر توصیه من در آخر به شما: بهتر است این مقام مقدس و جایگاه عالی را به شخص جوان، تحصیلکرده، مسلکی، عادل و حق گستر رها کنید، و با قطع علاقه با دنیای بی مروت، بفکر توشه آخرت باشید ملا صاحب تا شریعت پاکستانی را به جا کرده باشید.

ملا بلی جان: گستاخ کافر حالی شریعت پاکستانی ره نشانت میتم. زود زود، شلاق، زندان، سنگسار، تیرباران...

( ناتور )